



گفت و گو با محمدعلی اکبری عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی

اکنون «خطیر ایران» نیازمند تصمیمات سخت و دعوت جدید است / نگذاریم ایران به مرحله ادبار و باد بی نیازی خداوند برود / نجات ایران با «سی مرغ» یا «سیمرغ»؟

اکنون ایران در کدام دسته از اکتونیات

تحولات سریعی را در ایران، منطقه و جهان مشاهده می کنیم، از نظر تاریخی که رشته تخصصی حضرتعالی نیز هست، با توجه به ایران، با چه روند و فرآیندهایی مواجه هستیم؟

تلاش می کنم با توجه به زمانی که در اختیار داریم، نکاتی را به صورت فهرست وار و اجمالی بیان کنم. برخلاف تصور رایج، مهم ترین بخش از کار مورخان بزرگ، گفتن از «تاریخ اکنون» بوده است. مروری بر آثار تاریخی مورخان بزرگی در دوره ایران اسلامی مانند طبری، مسعودی، بیهقی، خواجه رشیدالدین فضل الله تا عبدالرزاق دنبلی موید این ادعاست. مورخان بیشتر سعی خود را در گفتن تاریخی وضعیت اکنون زمانه ی خود مصروف داشته اند. بنابراین گفتن از تاریخ اکنون، کارویژه کار مورخانه قلمداد می شود. از این منظر اگر پرسش از وضعیت اکنون را در این زمینه قرار دهیم و پرسشی مورخانه را سامان ببخشیم، باید آن را گفتن تاریخی از وضعیت اکنون نام نهاد. گفتن تاریخی از اکنون در حقیقت همان «تاریخ اکنون» است. حال از این منظر پرسش اساسی این است در تاریخ اکنون، اکنون ایران را در کدام دسته از اکتونیات باید جای داد؛ اکنون روالمند، اکنون بی قرار، اکنون تهی و.... با این مقدمه باید عرض کنم که از منظر «تاریخ اکنون»، اکنون ایران را باید «اکنون خطیر» نامید.

آن چه که من از آن تحت عنوان «اکنون خطیر» یاد می کنم، واجد دو دویژگی اساسی است: **ویژگی نخست** «اکنون خطیر»، تجميع مخاطرات است که کشور با آن روبه رو است. البته کشورها همواره با مشکلات رو به رو هستند، اما لزوماً «خطیر» نیستند. در «اکنون خطیر» مخاطرات به صورت انباشتی، هم افزا و پیچیده، از قله به سوی دامنه سرازیر می شوند، که در حال حاضر با چنین وضعیتی مواجه هستیم. انواع ناترازی ها در سطوح اقتصادی، حکمرانی، سرمایه اجتماعی، بین المللی و انسجام اجتماعی، همگی سویه های مختلفی از مخاطرات ایران است، که اکنون همزمان با هم سررسیده شده اند. به بیانی دیگر بدهی های تاریخمند شامل مشکلات و بحران ها، یکجا «سررسید» شده اند.

ویژگی دوم «اکنون خطیر» ایران، لزوم اتخاذ تصمیمات سخت، دشوار، و تاریخ ساز است. در زمانه مخاطرات تجميع شده با فرارسیدن سررسید آن ها، نمی توان تصمیمات اساسی و مهم را به فردا واگذار کرد. اکنون زمان تصمیمات بسیار سخت است. این تصمیمات سخت نه فقط ناظر به حکومت کنندگان و نظام حکمرانی که متوجه روشنفکران، نخبگان و جامعه ایران نیز هست. «اکنون خطیر» فرارسیده، و در آسمان ایران بیش از هر زمان دیگری در معرض دید همگان یعنی مردم، نخبگان، حکومت شوندگان و حکومت کنندگان است.

در موقعیت «اکنون خطیر» از دو جانب دو نیروی فشار بر دولت و جامعه وارد می شود. یکی این که مشکلات تحمل ناپذیر است و تقاضا یا مطالبه جدی برای حل فوری آنها وجود دارد. «صبر اجتماعی» برای این که مشکلات یکی یکی حل شود، اندک است. اگر به فرض یک مشکل حل شود، هم چنان جامعه ناراضی است و احساس می کند کاری نشده است چون فهرست مشکلات و بحران ها طولانی است. نکته دوم این حل این مشکلات، تنش ها و اختلافات را هم افزایش می دهد چون یکی از مختصات اکنون خطیر این است که گروه های مختلف اجتماعی، سیاسی و دولت اشتراک نظر در باره مشکلات، علل و شیوه های حل آن ندارند. این دو فشار باعث بی تصمیمی می شود. ترکیب اکنون خطیر با وضعیت بی تصمیمی باعث می شود دست عوامل بیرونی در حل دادن جامعه و دولت به سمت تغییر بازتر شود. این ها را باید در یک مجموعه دید.

نحوه مواجهه ما برای فهم امر خطیر و تصمیم در باره آن، باید دارای ابعاد تاریخی باشد

با توجه به دو ویژگی انباشت مخاطرات، و فرارسیدن زمانه تصمیمات سخت و تاریخ ساز که مطرح فرمودید، آیا ما از توانمندی نهادین تاریخی دوران ساز برخورداریم؟ در ۲۰ سال اخیر دولت و جامعه در ایران، فاقد انسجام ناشی از نهادمندی بوده اند. فکر می کنید برای حل مسئله «اکنون خطیر» با توجه به این دو مانع اساسی، می توان تصمیم های دشوار تاریخ ساز اتخاذ کرد؟

پرسش مهمی را مطرح کردید. لازم می دانم قبل از این که به پرسش پاسخ بدهم، نخست در تکمیل عرایض قبلی ام اضافه بکنم، «اکنون خطیر» امری تاریخمند است و تصادفی، حادثه ای در فرآیند و بستر تاریخی، ساخته و پدیدار نشده است. «اکنون خطیر»، ناظر به شرایط خاص ایران، تاریخت خود را دارد. حال از زاویه تکمیل آن بحث، به پرسش شما پاسخ می دهم؛ اگر اکنون خطیر، ناشی از وضع تاریخمندی است، فهم امر خطیر و تصمیم در باره آن، نیز باید دارای ابعاد تاریخی باشد. به بیان دیگر از منظر تاریخ اکنون، باید به نحو تاریخی از «اکنون خطیر» سخن گفت و در باره اش تامل کرد. از ویژگی هایی که در پرسش شما به آن توجه داده شده، این است که آیا ما در «اکنون خطیر»، شرایط «امکانی» برای اتخاذ تصمیمات سخت، را داریم؟ اگر شرایط امکانی دچار نقصان و ضعف باشد، به طور طبیعی در اتخاذ تصمیمات سخت با دشواری هایی روبه رو می شویم.

مشکل های اساسی در درک و فهم ما از اکنون تاریخی و پیامدهای آن

اما پرسش اساسی این که آیا به لحاظ تاریخی در موقعیت فهم درست از مخاطراتمان قرار داریم؟ از این منظر باید بگویم بسیاری از صورتبندی های انجام شده تحت عنوان «فهم درست» از مشکلات و بحران ها در جامعه، از دو ضعف اساسی رنج می برد: اول فهم ها در تله ی انتزاعی نظری گرفتار شده اند، که پایی در زمین ندارند. دوم آنقدر مخاطرات را به امور موردی و کارشناسی روزانه تقلیل می دهند که اساسا امکان درک درست و فهم عمیق را از ما می ستانند. به بیان روشن، فهم درست نیازمند نهادهای اجتماعی است و نیروهایی که باید این شرایط را فراهم کنند. فهم درست هم تاریخمند و در عین حال اجتماعی است.

مثال ها: نظم جهانی

برای پرهیز از انتزاعی شدن سخنم، مثال هایی را مطرح می کنم؛ ابتدا در حوزه نظم جهانی، با چالش های قدرت های بزرگ مواجه هستیم. دیدگاهی در یک تصویر این نظام را ظالمانه و سلطه جویانه می داند. و در تصویر دیگر، شیوه برخورد با آن را بر اساس جبر دوگانه حق و باطل منطبق با یک دستگاه انتزاعی و نظری خاص خود ترسیم می کند.

دیدگاهی دیگر اساسا چنین وضعیتی را انکار می کند و معتقد است با یک نظم جهانی قاعده مندی روبه هستیم که الزامات و منطق خود را دارد و ما باید در این جهان و همسوی با آن زیست کنیم، فارغ از آن که در ساختن آن، نقشی ایفا کرده یا نکرده باشیم.

جامعه و دولت

مثال دیگر بحث جامعه و دولت در نظام حکمرانی است. در این زمینه یک دیدگاه «دولت الهی» (که در گفت و گوه‌ای قبلی از آن سخن گفته ام) ذهنیت تاریخی ایرانیان را می سازد. «دولت الهی» به این معنا است که اگر وضعیت مطلوب است، چون دولت عدالت مداری بر سرکار است. و اگر نه، فقدان چنین دولتی عامل بی عدالتی است.

حاملان این نگاه، نمی اندیشند که در حوزه سیاست، سپردن تمام عیار سوژگی به حوزه حکمرانی، و قرار دادن غول ابرنهاد دولت بر سر جامعه، با طرح این سوال که چرا جامعه عاملیت خود را از دست داده، در تناقض و بلاموضوع است. البته در این تفسیر نمی خواهم اهمیت نقش حکمرانی در سعادت و شقاوت جامعه را نادیده بینگارم. بلکه بحث در باره درک ما از ماهیت دولت است. در باره استبداد و مخاطرات آن دائم سخن می گوئیم، اما در مقام تبیین چیستی و چگونگی شکل گیری استبداد در جامعه و دولت، به عنوان یک امر تاریخی، نیندیشیده ایم.

ابرچالش فهم درست در سه حوزه نخبگان، حاکمیت سیاسی و جامعه؛ خروج از فهم جزیره ای و کسب فهم جامعه ای

به نظر می رسد شما به سوژگی و عاملیت شناخت مسئله تاریخمند، در مقطع کنونی برای گره گشایی و برون رفت جمعی از آن بهای زیادی می دهید؟

می خواهم بگویم، در زمینه فهم مخاطرات، با ابرچالش های فهم درست در سطح نخبگان، حاکمیت سیاسی، و جامعه مواجه هستیم. علاوه براین تبیین هایی که ادعای فهم درست دارند، به صورت جزایر جدای از هم در جامعه ما زیست می کنند، بدون این که دریچه های گفت و گو را به روی یکدیگر باز کرده باشند تا از خلال آن بتوانند درک اجتماعی کلانی از فهم درست به مخاطب ارائه بدهند. در این جا لازم می دانم تفکیکی به عمل بیاورم میان نشانه های وضعیت مخاطره آمیز مورد قبول همه با فهم امر مخاطره آمیز؛ لازمه فهم امر مخاطره آمیز، عبور از سطح نشانه ها، و شناسایی ریشه های مخاطره است. ادراک عمیق ریشه های مخاطره، قدرت فهم درست و مواجهه با مخاطره در شرایط تاریخمند زمانی و مکانی را تسهیل می کند. بنابراین به جای تکرار بدون عمق ناترازی ها در آب، گاز، بنزین و ...، سوال از فرآیند دولت، جامعه، و وضع بین المللی و شیوه های مواجهه با هر یک، در منتهی شدن به ناترازی ها، مسئله اصلی بوده، قادر است ما را به فهمی درست رهنمون کند.

از این رو قدم اول، کسب فهم درست و قدم دوم تبدیل فهم درست، به گفتار زمانه است؛ و این میسر نیست الا خروج از زیست جزیره ای. و تا آن زمان، ما در موقعیت اکنون و امر مخاطره آمیز قرار داریم که تقدیرمان را به زمینه عینی تبدیل می کند. **غرض من از بیان این سخن پرآکندن موجی از یاس تاریخی نیست، بلکه می خواهم بگویم وقتی امکان فهم درست و اتخاذ تصمیم درست را نمی سازیم، پس باید منتظر تقدیر الهی باشیم.** شناخت وضع تاریخی به معنای شناخت محدودیت ها و امکانات است. اگر محدودیت ها را به درستی شناسیم، همواره ادای کارگزاران بزرگ را در می آوریم. در این صورت دونکیشوت های روزگار خود می شویم. زیرا اساسا فهم درستی از زمانه خودمان نداریم. من طرح های جزیره ای را راهگشا برای برون رفت از وضعیت موجود نمی دانم. ما باید به یک فهم جامعه ای برسیم. **بنظرم صاحبزنان باید به زمینه های اجتماعی لازم برای این که اندیشه و زیست از حالت جزیره ای خارج شود، تدبر و تامل کنند.**

معضلات تاریخی با روش های تاریخی حل می شوند

سپس باید اقتضائات این نوع از فهم را بررسی کنیم؛ از اقتضائات آن این که هیچ نسخه کوتاه مدت، پیش روی ما قرار ندارد. پدیده ای که به نحو تاریخی ساخته می شود، به نحو تاریخی هم قابل حل است. ما در تحولات تاریخی قادریم زمان را مدیریت کنیم، اما قادر نیستیم زمان تاریخی را به صفر برسانیم. این مسئله بسیار مهمی است. راه حل های برخی از جنس آمپولی است؛ یعنی آمپولی می زنیم و از فردا همه چیز بهشت برین خواهد شد، مانند رفتن آن ها و آمدن این ها. در حالی که امور کشور این گونه به سامان نمی رسد زیرا قانونمندی های حاکم بر تغییر وضعیت های تاریخی این گونه نیست.

بنابراین غرض از بیان این مباحث پرهیز از فهم ها، یا شبه فهم هایی است که عمق مسئله را بسیار سطحی و نازل مطرح می کنند که این نیز خود از پیامدهای فقدان فهم تاریخی از امور پیچیده است. ریز فاکتورها و فاکتورهای متعددی دست به دست هم داده اند و یک فرشی را بافته اند، این را نمی شود ساده کرد. ساده سازی کردن وضعیت اکنون خطیر بزرگترین خطای تاریخی است و پیامدهایش هراسناک خواهد بود.

هشدار از آن که به موقعیت ادباری برویم

که در تمام حوزه ها با آن ها مواجه هستیم

بله. خطر بودن به این معنا است که اگر درک نکنیم که با چه امکانات و محدودیت هایی برای مواجهه با این امر خطیر روبه روهستیم، آن زمان در موقعیتی قرار می گیریم، که قدمای ما به آن موقعیت ادباری می گویند. بهتر است این جا به تاریخ بیهقی اشاره بکنم. تاریخ بیهقی به تاریخ غزنویان اختصاص دارد و به نظر من بیهقی در واقع حکیم مورخ است که از موضع حکمت و دانش عمیق با مسائل زمانه اش مواجهه می کند. او در داستانی که در گزارش منازعه پدریان و پسریان و جانشینی محمود است، با اشاره به شکست محمد به عنوان یکی از دو طرف این منازعه، می گوید محمد خیلی تدارک و تلاش کرد تا اوضاع را با حفظ جانشینی به نفع خود تغییر بدهد، اما شکست خورد، زیرا در موقعیت ادباری قرار گرفت.

موقعیت ادباری، یعنی عبور از لحظه طلایی فهم و تصمیم درست. در موقعیت ادباری چه می کنید؟ تدبیر می کنید، اما این تقدیر است که عمل می کند. این تعبیری را که ابوالفضل بیهقی به کار می برد و از یک شعر عربی استفاده می کند و می گوید: چون ادبار آمد، همه تدبیرها خطا شود و زمانه ی «ادبار» ظهور می کند. زمانه ادبار، یعنی دچار شدن به «لغت و نفرین باد بی نیازی خداوند». این تعبیر، تعبیر بسیار مهم جوینی در تاریخ جهانگشا است. وقتی سپاهیان مغول بخارا را تصرف کردند، سوار بر اسب وارد مسجد جامع بخارا شدند، قرآن ها را زیر پای اسبان ریختند، چنگیز بر منبر پیامبر نشست. سپس یکی از سادات بزرگ شهر امیر امام جلال الدین علی بن الحسن الرندی که مقتدای سادات ماوراء النهر بود، از رکن الدین امام زاده که از افاضل علمای عالم بود، یک سوال بسیار مهم پرسید و گفت: مولانا ! چه حالتست؟ این که می بینم به بیداریست یا رب یا به خواب؟ گفت: «خاموش باش! باد بی نیازی خداوند است که می وزد، سامان سخن گفتن نیست».

این سخن امام زاده، بیان لحظه ی تاریخی ظهورموقعیت ادباری است که در آن، هنگام تدبیر نیست و تدبیر به خطا می رود. ما در آستانه چنین زمانه ای قرار گرفته ایم. جامعه ، نخبگان ، نیروهای سیاسی ، دوستداران و نظام حکمرانی ایران، باید بدانند ما در چنین زمانه ای قرار گرفته ایم. زمان سررسیده‌ها، فرا رسیده است. این موقعیت های ادباری چندین وجه مشترک دارند ولی شاید مهم ترین آن است که شرایط زمانه تغییر کرده است ولی نیروهای اصلی در چارچوب زمانه قدیم با جهان مواجه می شوند. یعنی هم ذهنیت شان نسبت به تغییرات تاخر دارد و هم عمل شان. این عدم تناسب باعث می شود عمل شان شبیه تلاش کسانی باشد که در باتلاق فرو رفته اند. هر چه بیشتر تلاش می کنند، بیشتر فرو می روند. علت آن هم روشن است چون عمل شان معطوف به جهان قدیم است ولی جهان قدیم جای خود را به جهان جدید داده است.

اکنون نیازمند آن هستیم که با ابرچالش نخستین خود یعنی فقدان فهم درست مواجه شویم آیا کسانی نیستند که فهم درست داشته باشند؟ ای بسا که باشند، اما مشکل گشای ما این نیست زیرا فهم درست را به نحو جامعه باید حاصل کنیم. آن زمان است که می توانیم به نتیجه درست و علمی برسیم و در موقعیت عمل و حل مسئله قرار بگیریم. باید بدانیم اگر از لحظه طلایی تدبیر بگذرد، آن زمان قوانین تاریخ کار خود را می کنند. هزاران تدبیر نه تنها نتیجه بخش نیستند، که به مثابه ریختن بنزین روی آتش عمل می کنند.

چهار مثال در باره موقعیت ادباری

اول: اگر محمدرضای پهلوی با ظهور بحران پس از ۱۳ سال نخست وزیری هویدا و حکمرانی خودش، در باره فرا رسیدن اکنون خطیرش فهم درست پیدا می کرد، ما تجربه دیگری در تاریخ معاصر می توانستیم داشته باشیم. اما این اتفاق نیفتاد.

دوم:ذهنیت تاریخی ما انباشته از نتایج جنگ های ایران و روس و از دست دادن ۱۷ شهر قفقاز جنوبی و آثار بسیار بد آن به لحاظ روانشناسی اجتماعی بر ایرانیان است. چرا به سلطه روسیه تزاری در چارچوب قراردادهای ذلت بار و سلطه آن کشور بر اقتصاد خود تن دادیم؟ زیرا ما با یک وضعیتی اکنون خطیر، در آن زمان مواجه بودیم؛ ابتدا دوره اول جنگ ها، به قرارداد موقتی منتهی شد تحت عنوان قرارداد گلستان. در این قرارداد سرزمین هایی که دست دو طرف بود، در تصرف طرفین باقی می ماند تا به اختلافات رسیدگی شود.

در آن زمان یک عده آدم های پاک و دلسوخته اما ناآگاه به وضعیت خطیر، متوجه نشدند در چه موقعیتی قرار دارند. چون دائم در معرض خبرهای بسیار ناراحت کننده از مسلمانانی که در زیر سلطه

امپراتوری روسیه تزاری قرار گرفته بودند و فریاد هل من ناصرا ینصرنی سر می دادند، عواطف شان به جریان افتاد، از این رو سپاه درست کردند، و دور دوم جنگ ها را آغاز کردند. اما نتیجه این شد که: قرارداد موقتی گلستان، به معاهده دائمی ترکمنچای تبدیل شد؛ که بر اساس آن نه تنها همه آن چیزهایی که قبلا از دست داده بودیم، در دست روس ها باقی ماند، سرزمین های دیگری نیز از دست رفت. علاوه بر این سلطه اقتصادی و سیاسی نیز تحمیل شد به ترتیبی که دولت روسیه، انتقال امر جانشینی به ولیعهد عباس میرزا را مورد ضمانت قرار دهد. این ها همه ناشی از عدم فهم درست از اکنون خطیری آن زمانه تاریخی بود. ما نمی دانستیم با جهان و مناسبات بین المللی و تکنولوژی جدید روبه رو هستیم. در اکنون خطیری قرار داشتیم که ابرچالش آن فهم درست بود و ما مردم در حسرت فهم درست.

سوم: در جریان جنگ جهانی اول نیروهای رادیکالی که معتقد بودند برای فرار از دستان قدرتمند روسیه و انگلستان، باید به نیروی سومی یعنی آلمان ها پناه ببریم. از این رو نقض بی طرفی ایران را نخست نیروهای رادیکال و تندی که در داخل خودمان بودند، شکستند و با شعارهای سلحشورانه ناسیونالیستی و مقابله با استعمار، جنبش مقاومت و نهاد کمیته دفاع ملی درست کردند. در نهایت دولت مشروطه شقه شقه ، و مجلس منحل شد. سپس دو دولتی شدیم: دولتی در تهران و دولتی در کرمانشاه ایجاد شد و ایران به همین بهانه ها، توسط قوای طرفین اشغال شد. وضعیت عمومی به ویژه از نظر اقتصادی بر اساس گزارش های تاریخی وحشتناک است؛ در برخی مناطق، مردم کودکانشان را می کشتند و یا مردگان شان را می خوردند. ایران در وضعیت بی دولتی تام و تمام قرار گرفت. طوری که وقتی قرارداد ۱۹۱۹ از طرف انگلیسی ها مطرح شد، بسیاری از نخبگان این رخداد را به مثابه راه نجاتی پیش روی کشور فهم کردند. زیرا از نظر آنان کشور مخیر شده بود میان نابودی و تحت الحمایگی، مسئله ایران در این زمان نه فقط دموکراسی و مشروطه نبود، بلکه دغدغه بقا و تمامیت ارضی بود.

چهارم: در داستان ملی شدن صنعت نفت اکنون خطیری برای همه نیروهای سیاسی از جمله نیروهای ملی، مذهبی و نیروهای چپ، به وجود آمد. اما آن چه فرجام پیدا کرد، موقعیت ادباری بود که نفرین باد بی نیازی خداوند را به وزیدن درآورد موقعیتی ناشی از فقدان مواجهه با ابرچالش زمانه یعنی فهم درست . بسیاری از نیروهای سیاسی رادیکال که شعار عدالت اجتماعی ، و مبارزه با امپریالیسم می دادند، از این سو نیروهای مذهبی که شعار اجرای شریعت می دادند، فهم درست از زمانه نداشتند، از این رو همگان بعد از ۲۸ مرداد، انگشت به دندان ماندند که چه شد؟ همه سرمایه های سیاسی از دست رفت. با ظهور یک دولت کودتایی، همه دچار شکست سختی شدند.

درسی برای همه نیروها با پاسخ به دو سوال

اگر بخواهم به عنوان یک تاریخ پژوه ، درس تجربت تاریخی برای همه نیروها شامل جامعه سیاسی و دولت، جامعه مدنی، احزاب، و نظام حکمرانی عرض کنم، باید بگویم تمام نشانه ها حاکی از ظهور یک وضعیت و موقعیت اکنون خطیر در زمانه کنونی ماست. و اگر می خواهیم در این وضعیت خطیر، به سرنوشت اکنون های خطیر تاریخی که در مثال ها ذکر کردم، مبتلا نشویم، باید با اولین ابرچالش آن هم فهم درست از اکنون خطیر، مواجه شده به این دو سوال پاسخ بدهیم: ما برای به دست آوردن فهم درست با چه وضعیتی روبه رو هستیم و دوم چگونه باید با این وضعیت مواجه شویم؟

دچار شدن به وضعیت بی تاریخی یعنی تهی شدن اکنون

به نظر می رسد ریشه جزیره ای اندیشیدن ناظر بر فقدان تجربه گذار مثبت در ایران است. از این رو فهم ها، به ویژه در این ۲۰۰ ساله اخیر که بحث گذر از سنت به مدرنیته مطرح می شود، فاقد تجربه و تاریخی شدن امر گذار هستند، به همین دلیل زمانی که حرکتی آغاز می شود به نیمه راه که می رسم، خستگی ها، و ناکامی ها، منتهی به عقب گرد و بازگشت می شود و همه دستاوردها را مورد تاثیر قرار می دهد و تقدیر تاریخی شکست برجسته می شود. از نظر جنابعالی با توجه به این ناکامی، این بار می توانیم از این مرحله تاریخی که در آستانه قرار گرفته ایم، عبور کنیم؟

این سوال بسیار مهم و خوبی است. من زمانی این تعبیر را مطرح کردم که «اگر به وضعیت بی تاریخی مبتلا شویم، اکنون مان تهی خواهد شد». این تعبیر مربوط به دکتر رضا داوری در صورتبندی فلسفی ایشان است. من در چارچوب تحلیلی تاریخی ام از آن استفاده می کنم. منظور از بی تاریخی عدم اطلاع از امر تاریخی نیست. بلکه فقدان فهم درست و تاریخمند از وضعیت اکنونی است. همان فهمی که ابن خلدون در مقدمه از آن تحت عنوان ریشه شناسی و بنیاد شناسی امر اکنون یاد می کند. به گفته ی او دانشی که وقایع نگاران از تاریخ به ما می دهند، شرط لازم برای حکمت تاریخی است، اما شرط کافی نیست. شرط کافی مواجهه از موضع حکمت با پدیده است. محصول چنین مواجهه ای، دست کم به لحاظ فهم تاریخی در فرآیند، فهم درست است.

من می گویم همه از نشانه های اکنون خطیر سخن می گویند. برای مثال به ۹ ناترازی، شامل ناترازی ها در انرژی، حکمرانی ، مواجهه با نظام بین الملل، مسئله هسته ای و... اشاره می کنند. این ها ، ظهورات و تجلیات هستند. اما برای شناخت آن چه در زیر این اتفاقات ناگوار را یکی پس از دیگری تولید می کند، نیاز به نوع مواجهه دیگری از سنخ حکمت تاریخی داریم. هر پدیده ای نیز امری تاریخمند است، و ما زیستن را بی حکمت تاریخی تجربه کردیم، از این رو اکنون ما تهی و دست هایمان خالی است. از این نظر یک نگرانی بسیار بزرگی وجود دارد. در انتقال هر بیمار با وضعیت بسیار خطیر به بیمارستان، پزشکان ابتدا با تدابیر آنی، در کوتاه مدت به احیاء علائم حیاتی بیمار اقدام می کنند. اما تدابیر کوتاه مدت، برای برای حیات طولانی کافی نیست، باید ریشه بیماری درمان شود.

مثالی می زنم؛ مطالعه ای داشتم روی این که از زمان مشروطه تاکنون در جنبش ها و تحولات مختلف، یکی از مطالبات، دموکراسی خواهی و تحقق دولت دموکراتیک است، اما چرا این هدف تاکنون محقق نشده است؟ چرا نمی توانیم از وضعیت معیوب شبه دموکراتیک، یا استبدادی خارج شویم؟ در مشروطه فکر می کردیم اگر مجلس و پارلمان را در سازمان حکمرانی مستقر کنیم، از فردا وضعیت حکمرانی ما وضعیت دیگری پیدا می کند. حال آن که مجالس گاه به عوامل بی ثباتی و بحران ساز یا به دستگاه بوروکراسی در نظام حکمرانی استبدادی تبدیل شدند.

همچنین چرا با وجود احزاب در مشروطه، دارای نظام حزبی نشدیم؟ در تاریخ مشروطه، از مجلس دوم ما صاحب حزب شدیم. از ۴ حزب عمده ، دو حزب اجتماعیون و عامیون بزرگ بودند. در منطق تاسیس نهاد احزاب، قرار است سوبه های مختلف تعارض منافع را با یک سازوکار دموکراتیک، جمع کنند و آن ها را در چارچوب یک نظام انتخاباتی، مبتنی بر قانون اساسی، به عنوان نهاد حل منازعه، حل و فصل کنند. اما در مجلس دوم مشروطه، طرفین یعنی اعتدالیون و دموکرات ها، برای پیشبرد مقاصد خود از طریق کنشگری حزبی عمل نمی کردند؛ بلکه حزب فرقه بود. و متأسفانه برخلاف رفتار حزبی در این دوره دست به ترور زده شد؛ وقتی دموکرات ها مشاهده کردند در اقلیت هستند و نمی توانند صحنه سیاست را به نفع خود رقم بزنند، برخلاف قاعده تحزب، سید عبدالله بهبهانی را ترور کردند. ترور هم ترور زایید. چرا در دوره تجربه تاسیس نظم نو سیاسی در مشروطه و دیگری در انقلاب اسلامی ، قانون اساسی مبنای زندگی اجتماعی قرار نگرفت؟

بنابراین، این گونه نیست که به صورت فوری و فوری، از جایی کارخانه ای را قیچی بر و این جا نصب کنیم تا از فردا وضع دگرگون شود. به همین دلیل ما امروز صنعت یا بازار داریم، و لی مناسبات صنعتی و یا بازار حاکم نیست. چرا هیچ یک از این موسسات کار نمی کنند؟

برای عبور از این شرایط آستانه ای و خطیر، بر اساس نظریه گرامشی در باره تحقق یک بلوک هژمون ، به عنوان ساخت یک رخداد تاریخی، نیاز ضروری ایران محسوب نمی شود؟ این بلوک می تواند متشکل از نخبگان درون و بیرون حاکمیت، بوده و هوای تازه ای در وضعیت اجتماعی و سیاسی ایران بدمد و امید تازه ای به سوی تحقق دولت قوی و جامعه قوی باشد.

من معتقدم زمانه کنونی ما همانند یک سکه دارای دو رو است. یک روی آن اکنون خطیر است. اما روی دیگر آن، برآمدن افقی برای ظهور زمانه تاریخی «دعوت جدید» است.

منظور از دعوت جدید، لزوما تاسیس حقوقی نیست. دولت انگلستان با همه دستاوردهایش، قانون اساسی نوشته ای ندارد و منابع حقوق اساسی آن، قواعد حقوقی است که به طور عام وجود دارد. ضمن این که بسیاری از کشورها که وضعیت اسفباری در جهان دارند، دارای قانون اساسی هایی سرشار از آرمان های دلنشین هستند که آدمی از نگاه به آن ها لذت می برد. بنابراین قصد من تاکید بر امر حقوقی نیست. بلکه برآمدن بستری برای یک فهم مشترک اجتماعی در این باره که در کجا قرار داریم، به کدام سو باید برویم، و چگونه باید برویم. این دعوت جدید امری امکانی است. یعنی امری که ساختنی است. آن را باید بسازیم.

تجربه تاریخی ام حداقل در ارتباط با ایران می گوید، بیرون از مرزهای ایران، شامل قدرت ها و مناسبات بین المللی، دستی برای کمک به ایران و نجات آن وجود ندارد. دعوت جدید برای حل مسئله

ایران در یک افق ملی و با خرد جمعی همه ی ایرانیین ممکن و میسر می شود. این یک امر امکانی و البته مشروط به شروطی است. این گونه نیست از هر اکنون خطیری، دعوت جدیدی زاییده و از آن راهی به رهایی گشوده شود. اتفاقا تجارب تاریخی ما متاسفانه، اغلب، خلاف آن را ثابت می کند. اگر قرار است خلاف آمد تاریخی حرکت کنیم، باید به گشودن افقی برای دعوت ایستادگی کرد، نیازمند یک دعوت جدید هستیم.

دعوت جدید با دو ویژگی آشکار

دعوت جدید امکانی، باید تکلیف خودش را همزمان و پیوسته با دو سیاه چاله ریشه دار در تاریخ ایران مشخص کند و بر آن پافشاری کند. فاصله گذاری و فراروی رادیکال و بنیادین با اندیشه تاریخی دولت الهی . در اولین سالگرد دوم خرداد در یکی از مجله ها مطلب بلندی نوشتم تحت عنوان «سیمرغ یا سی مرغ». نگاه مبتنی بر "سیمرغ" افسانه است، یافت می نشود، ما را به ناکجا آباد خواهد برد. همه "سیمرغ های" که در ایران وعده بهشت دادند، سیاهی و تباهی آفریدند. باید از "سیمرغ" عبور کنیم. اما " سی مرغ" عبارت از آن رویکرد حکمرانی است که در درون جامعه و در پیوستار تاریخی و رابطه تعاملی با جامعه، مبتنی بر نمایندگی اجتماعی، بتواند سامان پیدا بکند. حدود توانایی اش هم محدود است، نمی تواند به جای جامعه بنشیند. اگر جامعه بخواهد حکمرانی "۳۰مرغی" را به جای خود بنشانند، و با آن بهشت برین برای خود بسازد، در واقع ره افسانه زده است، زیرا آن حکمرانی "۳۰مرغ"، تبدیل به حکمرانی "سیمرغ" می شود و ره به جایی نمی برد. این نکته ای بس مهم است. آن عده که در همین موقعیت های خطر، همه دنبال ایجاد دولت قدرتمند به عنوان منجی هستند، از درون ، یا از بیرون، هر دو سرآب هستند، زیرا جامعه جای خود را دارد. این نکته یک پیشفرض مهم دارد که باید به آگاهی جمعی تبدیل شود، هیچ نیرویی قادر نیست نیروی دیگر را حذف کند. اگر این نکته را در سطح سیاسی مطرح کنیم، یعنی آن که نیروهای سیاسی باید بپذیرند که قادر نیستند نیروهای مقابل خود را حذف کنند. پس باید به جای رابطه حذفی به تنظیم کنندگی رابطه فکر کنند. در سطح اجتماعی هم هیچ گروه اجتماعی نمی تواند گروه دیگر را نادیده بگیرد و حق او را برای زیست اجتماعی فرهنگی مطلوب خود مانع شود. اگر این دو پیشفرض را نادیده بگیریم یعنی سطح تنش را بالا می بریم و این وضعیت بی تصمیمی را تشدید می کند.

جامعه دچار بیماری «فردیت وارونه» شده

همین جاعرض کنم، جامعه ما همانند نظام حکمرانی درغیبت یک فهم درست، جامعه ما نیز متاسفانه دچار بیماری بسیار خطرناکی شده که نام آن را «فردیت وارونه» گذاشته ام. فردیت وارونه یعنی گلیم خودت را با گذاشتن پای بردوش دیگران، از آب بیرون بکش، و خودت را راحت بکن. چرا؟ یک خودزنی دسته جمعی در ابعاد ملی. فاجعه اندر فاجعه. تعبیری وجود دارد به نام «خرده ستمگران». ما در جامعه با جهان ملو از خرده ستمگران مواجه، و دائم مشغول ستمگری بر یکدیگر هستیم. برایمان مثلا روشن است که این میزان از تولید آلودگی محیط زیستی ، بر مرگ و میر ها می افزاید. ما فقط انگشت اشاره مان به دولت ها است. من نمی خواهم دولت ها را سفیدشویی بکنم و سهم اساسی آن ها را نادیده بگیرم. می خواهم عرض بکنم که جامعه جای خودش را دارد. نمی توانیم دولت را به جای جامعه بگذاریم. اگر بگذاریم همان دولت الهی است. جامعه باید بداند اگر چنین کرد، نمی تواند هیچ مسئله را حل و از هیچ مهلکه ای عبور کند. به میزان طلاق نگاه نکنید. این میزان طلاق ناشی از ناتوانی جامعه در حل مسائل اش در حوزه خانوادگی است. با این وضعیت آیا در ارتباط با جامعه مبتلا به سفیدشویی نشده ایم؟ آیا این یکی از وجوه مظاهر آمیزی نیست که با آن روبه رو هستیم؟ به نظر من هستیم.

سیاه چاله ی دیگر ذهنیت جمعی مسلط «دانای کل نجات بخش» است. در حالی که هیچ دانای کل نجات بخشی وجود ندارد. ما باید بدانیم هیچ دسته و گروه و فردی نیست که دانای کل باشد. دانایی منتشر است به عدد متفکران، نخبگان، و اندیشه گران یک جامعه. اگر چنین است تنها با دست به دست هم دادن این پاره های برخورددار از حقیقت است که می توانیم یک کل جدیدی را بسازیم.

یعنی این دعوت و اجابت آن است که می تواند بحران جامعه را و بحران دولت را به تدریج حل کرده و سرمایه نوین اجتماعی جدیدی از خلال آن زائیده شود که ناشی از ارزش ها و اعتماد جدید است؟

اجازه بدهید مثالی بزنم مثلا همین مناسبات بین المللی ، پرسش اساسی در افق تاریخ اکنون خطیر، این است که آیا طرح راهبرد تغییر مناسبات ظالمانه بین المللی واقع بینانه است؟. این مسئله بسیار بااهمیتی است. بسیاری از نیروهای صادق، گمان می کنند، به محض این که فهمیدیم با یک نظام ظالمانه جهانی روبه رو هستیم، کافی است برای این که نتیجه بگیریم لازم است، می شود و باید آن را برانداخت. این که می گوئیم تاریخی زیستن یعنی امکانی دیدن، به همین معناست. در این جا داشتن نگاه ارزشی خالص و اقدام براساس آن، می تواند ویرانگر باشد. زیرا امر امکان را در ملاحظات خود، مورد محاسبه قرار نمی دهد.

جمع بندی بحث

ما در موقعیت اکنون خطیر قرار داریم، سوبه این اکنون خطیر را **اول** ابرچالشی به نام فقدان فهم درست شکل می دهد. ما باید فهم درست از امور را به دست بیاوریم. سپس باید این فهم درست به امر اجماعی تبدیل شود. برای تحقق این دو، نیازمند دعوت جدیدی در ایران هستیم، نیازمند فراخوان به نگاه جدید و نگرستن دیگری در حوزه ای که با آن مواجه ایم. باید تاکید کرد که دعوت جدید نیازمند تامل و واکاوی دقیق تر است. جزییات آن، چگونگی، نهادها و گروه های اجتماعی موثر آن (عاملیت ها) و... باید به گفت وگوی عمومی گذاشته شود.

دوم این که این بحث، توجه به جنبه تاریخی مباحثی است که در حوزه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی مطرح می شود. در آن بحث ها این جنبه ها عموما نادیده گرفته می شوند. همه سخن بر سر این است که ما در باره ایران حرف می زنیم و ایران یک موجود تاریخمند است. دعوت جدید، دعوت به اندیشیدن و تامل است از زاویه ای دیگر و در یک چشم انداز بلندمدت تاریخی.

باز نشر از : <https://www.khabaronline.ir/>